خاطرات ناب

ضربه آخر به بعثی‌ها

ما بعد از بچه‌های تکریت ۱۱ آزاد شدیم. هفتم شهریورماه ۶۹ بود که از اردوگاه ملحق -ب به اردوگاه تکریت ۱۱ منتقل شدیم. اردوگاه خالی شده بود. از اینکه بچه‌ها رفته بودند خوشحال بودیم. ما هم به تکاپوی آزادی افتادیم.

در ساعات آخر اسارت، به فکر افتادیم ضربه آخر را به دشمن وارد کنیم. تصمیم گرفتیم به نوبه خود و به قدر امکاناتی که در اختیار داریم، برای بازگشتمان تدارک ببینیم. در این راستا از بچه‌های هنرمندی که نقاشی می‌کردند، کمک گرفتیم. عراقی‌ها برای بچه‌هایی که نقاشی بلد بودند، رنگ در اختیار می‌گذاشتند. تصمیم داشتیم برای خودمان سربند درست کنیم، با عباراتی مانند «نصر من‌الله و فتح قریب»، «یا ابوالفضل(ع)»، «یا زهرا(س)» و... که روی سربندها نقش ببندد. برای این کار از حاشیه‌های مستعمل پتوها به عنوان پارچه و از عکس‌های رادیولوژی بچه‌هایی که برای مداوا و درمان به بیمارستان‌های عراق می‌رفتند، به عنوان کلیشه استفاده کردیم. البته برای بچه‌هایی هم که پاسدار بودند آرم سپاه درست کردیم.

حاشیه‌ها را برش زدیم. کلیشه‌ها را روی حاشیه قرار دادیم و سپس با رنگ، عبارت یا آرم مورد نظر را حک کردیم. اما مسئله اصلی برای استفاده از این تبلیغات، خارج کردن آنها به همراه خودمان از اردوگاه بود. باز ابتکار و خلاقیت بچه‌ها به کار آمد. بچه‌های خیاط دست به کار شدند و برای جاسازی سربندها، درزهای شلوارهایی را که بهمان داده بودند و قرار بود در زمان آزادی به تن کنیم، از قسمت بالای زانو شکافتند و سربندها را پنهان کردند. روز آزادی تنها روزی بود که ما به چشم صلیب‌سرخی‌ها را دیدیم. البته آنها هم از اینکه در طول سال‌های اسارت از حضور ما در اردوگاه‌های عراق غافل بودند، عذرخواهی می‌کردند و اعلام می‌کردند که عامل این غفلت و بی‌خبری دولت عراق بوده است. چون نزدیکی اذان صبح بود، به فکرمان رسید که مراسم نماز صبح را به جماعت و باشکوه و در مقابل چشمان عراقی‌ها و در محوطه اردوگاه برپا کنیم. از یکی از طلبه‌های اسیر خواستیم که امام جماعت شود و بچه‌ها به او اقتدا کنند. او گفت با این اوصاف بهتر است که من معمم باشم. به سرعت رفتیم و یک پارچه سفید ملحفه‌ای پیدا کردیم. آن را برش زدیم و عمامه‌ای درست کردیم. یکی از بچه‌ها اذان صبح را داد و امام جماعت با عمامه‌ای بر سر جلوتر از بچه‌ها ایستاد. نماز را اقامه کردیم و چه نماز دلچسبی بود! وقتی که عراقی‌ها با چشمانی پر از خشم و کینه به ما نگاه می‌کردند، حال آنکه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند و باور اینکه نتوانسته بودند در طول مدت اسارت هیچ غلطی کنند، به نظرم برایشان از هر زجری بدتر بود.

به هر حال سوار اتوبوس شدیم. در اتوبوس به هر کداممان قرآن دادند. خاطرم هست که من در پشت آن قرآن، چند جمله‌ای برای خودم نوشتم. اینکه من هیچی نیستم، هیچی نبودم و مراقب باشم بعد از آزادی هم غرور مرا نگیرد. به مرز که رسیدیم و به محض آنکه دیگر مطمئن شدیم آزادی قطعی است، باید ضربه آخر را هم به عراقی‌ها وارد می‌کردیم. ذکر صلوات ما فضای اتوبوس را پر کرده بود، سربندهای یا زهرا(س) یا ابوالفضل(س) و نصر من‌الله و فتح قریب را به پیشانی‌هایمان بستیم. عراقی‌ها با چشمانی از حدقه بیرون زده فقط نگاه می‌کردند و دیگر هیچ.

راوی: آزاده مسعود هادوی

نگاهی به حماسه‌آفرینی رزمندگان سیستان و بلوچستان در همکلامی با آزاده جانباز قاسم حسن‌زاده

گل‌محمد به چهارمیخ کشیده شد اما به امام ناسزا نگفت

علیرضا محمدی

سیستان و بلوچستان طی جنگ تحمیلی همانند بسیاری دیگر از مناطق مختلف کشورمان رزمندگان بسیاری را روانه جبهه‌های جنگ کرد و این بین رشادت‌های بی‌شماری نیز آفریده شد. اما در بیان رویدادهای دفاع مقدس آن چه مهجور می‌ماند، وصف پایمردی رزمندگانی محروم اما خالص، از چنین مناطقی است که به دلیل دوری از مرکز و دسترسی دشوار خبرنگاران، محققان و در کل جنگ‌نویسان به این رزمندگان، رشادت‌هایشان در گمنامی و مهجوریت باقی می‌ماند. در همین خصوص سعی کرده‌ایم تا در صفحات پایداری روزنامه «جوان»، پوششی هرچند جزئی به رشادت‌های چنین رزمندگانی داشته باشیم. این بار نیز گفت‌وگویی با آزاده جانباز قاسم حسن‌زاده از اهالی خونگرم زابل ترتیب دادیم که از ۱۳ سالگی در جبهه‌های جنگ حضور داشته و در ۱۷ سالگی به اسارت درآمده است. او ناگفته‌هایی زیبا از حضور همرزمان سنی مذهبش در جبهه دارد.

چه جو و شرایطی در میان جوانان و نوجوانان سیستانی وجود داشت که باعث شد شما در ۱۳سالگی به جبهه بروید؟

عشق به وطن و اهل بیت مردم سیستان ریشه‌ای تاریخی دارد. مردمی که از سب امیرالمؤمنین علی(ع) در دوران خلفای اموی بیزاری می‌جویند و این روحیه ولایتمداری را طی مبارزات انقلابی هم به نمایش می‌گذارند. هر وقت که یکی از یاران امام(ره) به دیار سیستان و بلوچستان تبعید می‌شد، انگار که به سرزمین خودش رفته باشد، مورد استقبال مردم قرار می‌گرفت و اهالی این مناطق کمک حالش می‌شدند. مقام معظم رهبری یکی از این افراد بود. بعد از پیروزی انقلاب هم پشتیبانی از نظام اسلامی شور و حالی در میان جوانان این دیار برای شرکت در جبهه‌های جنگ به وجود آورده بود. ما که در مساجد و بسیج فعالیت می‌کردیم، وصف جبهه‌ها را از رزمندگان قدیمی‌تر می‌شنیدیم و برای اینکه بتوانیم کشورمان را از شر بیگانگان حفظ کنیم، شوق رفتن به جبهه را از سنین کم در دل داشتیم. بنابراین من هم در ۱۳ سالگی از طریق جهاد پشتیبانی جنگ به جبهه رفتم.

چطور با حضور شما با آن سن و سال کم در جبهه‌ها موافقت شد؟

من هم همان ترفندی را به کار بستم که خیلی از نوجوانان در زمان جنگ به کار می‌بردند؛ یعنی دستکاری کردن تاریخ تولدم در شناسنامه! از طرف دیگر ما از طریق جهاد پشتیبانی به منطقه اسلام‌آباد غرب رفتیم و چون جثه کوچکی داشتم، اجازه ندادند به خط بروم و در پادگان‌ها و در واحد تبلیغات کارهایی چون مکبری و اذان‌گویی را برعهده داشتم. اما سال بعد که ۱۴ سالم شد، از طریق بسیج اعزام شدم و پایمان به خط مقدم و امور رزمی هم کشیده شد.

به نظر شما ریشه این مهجوریت و مظلومیت رزمندگانی از مناطقی چون سیستان و بلوچستان در کجاست؟ ضمن اینکه خوب است اشاره‌ای به سرداران نامی این خطه هم داشته باشید.

شاید بهتر باشد بخش دوم سؤالتان را ابتدا پاسخ بدهم. ما در استان مرزی‌مان فردی چون شهید حسینعلی عالی را داریم که آیت‌الله بهاءالدینی در خصوص ایشان فرموده‌اند حاضرم تمام عبادت‌هایم را با یک روز عبادت این شهید عوض کنم. یا سردار شهید میرحسینی قائم مقام لشکر ۴۱ ثارالله را داریم که مقام معظم رهبری در خصوصش فرموده‌اند: «میرحسینی در زمان خود یک شخصیت جالب و دیدنی بود که من هنوز هم سیستان و بلوچستان را با نام این شهید می‌شناسم.» اما با وجود چنین رزمندگان نام‌آوری، یکی از دلایل مهجوریت ما همان دوری از مرکز است که باعث می‌شود کمتر به شهدا و رزمندگان سیستانی پرداخته شود. همچنین رزمندگان استان ما طی جنگ تحمیلی به همراه استان هرمزگان، ذیل لشکر ۴۱ ثارالله کرمان به جبهه اعزام می‌شدند را تشکیل می‌دادند که عدم داشتن لشکر یا تیپی مجزا دلیل دیگری بر این گمنامی است. البته بعد از عملیات والفجر ۸

> عشق به امام و انقلاب اسلامی در بین برادران اهل تسنن وجود دارد. وقتی که به اسارت درآمدیم. نیروهای دشمن از گل‌محمد خواستند که به امام توهین کند، اما او نپذیرفت و عاقبت گل‌محمد را به چهارمیخ کشیدند و به شدت کتک زدند. ولی درد را تحمل کرد و حتی کلامی لب به اعتراض نگشود

گردان ۴۰۹ مختص بچه‌های سیستانی تشکیل شد که همگی نیروهایش از بچه‌های شهرهای مختلف این استان بودند.

بخشی از هموطنان سیستان و بلوچستانی ما از اهل‌سنت هستند، حضور این برادران در جبهه‌ها را چطور دیدید؟

عشق به امام و انقلاب اسلامی در بین خیلی از برادران اهل تسنن ما هم وجود دارد و موارد بسیاری از حضور این عزیزان را در جبهه‌ها به خاطر دارم. اما چه خوب است از دوست صمیمی‌ام آقای گل‌محمد پرده‌دار بگویم که همسن و سال بودیم و دو نفری به جبهه رفتیم و تا زمانی که به اسارت درآمدیم هم با هم بودیم. ما آن موقع شوخی می‌کردیم و به گل‌محمد می‌گفتیم تو چرا بسیجی به جبهه آمده‌ای؟ او پاسخ می‌داد: من هم عاشق امام هستم و می‌خواهم از میهن اسلامی‌ام دفاع کنم. وقتی که به اسارت درآمدیم. نیروهای دشمن از گل‌محمد خواستند که به امام توهین کند، اما او نپذیرفت و عاقبت گل‌محمد را به چهارمیخ کشیدند و به شدت کتک زدند. ولی درد را تحمل کرد و حتی کلامی لب به اعتراض نگشود.

نحوه اسارتتان چگونه رقم خورد؟

همانطور که می‌دانید دشمن پس از پذیرش قطعنامه توسط کشورمان، دوباره حمله‌ای سراسری را به مرزهای ما ترتیب داد. روز ۳۱ تیرماه سال ۶۷ ما در ایستگاه حسینیه بودیم که خبر یورش آنها را شنیدیم، مأموریت یافتیم تا به مصاف دشمن برویم. اما دشمن به قدری سریع پیشروی کرده بود که وقتی ما به سه راه حسینیه رسیدیم، دشمن خود را به محل پدافندی ما رسانده بود و چون جایی برای موضع گرفتن نداشتیم و از طرف دیگری بالگردهای دشمن هم به کمک نیروهای انبوه پیاده و زرهی‌اش آمده بودند، متأسفانه به همراه تعداد دیگری از همرزمانم به اسارت درآمدیم.

چه صحنه‌هایی از رزم رزمندگان سیستانی در ذهنتان ماندگار شده است؟

در عملیات کربلای یک گردان ۴۰۹ حضرت ابوالفضل(ع) مأموریت یافت تا ارتفاعات قلاویزان را از دست دشمن خارج سازد. بچه‌های این گردان چنان سریع و مؤثر عمل کردند که در روز روشن و تنها با دادن دو شهید، این ارتفاعات را آزاد و دشمن را وادار به فرار و عقب‌نشینی کردند.

چه خوب است در پایان یادی از یکی از شهدای شاخص آفتاب نیمروز داشته باشیم.

شهید حسینعلی عالی سردار رشیدی بود که پیشتر نامش را بردم. ایشان از نیروهای زبده و قابل واحد اطلاعات، عملیات بود که حتی سردار حاج قاسم سلیمانی در خصوص ایشان گفته بود در برخی از مواقع اشراف اطلاعاتی حسینعلی به قدری است که نمی‌توانم روی نظراتش حرفی بزنم. این شهید بچه محل ما در شهر زابل بود و فردی بسیار معنوی و محجوب. تواضع این شهید به قدری زیاد بود که تنها پس از شهادت، خانواده او از جایگاه مهمش در لشکر ۴۱ ثارالله و جبهه‌های جنگ باخبر شده بودند. پدر شهید تعریف می‌کرد: حسینعلی همیشه می‌گفت که توی جبهه پوتین رزمنده‌ها را تمیز می‌کند. بنابراین به او گفتم تو که کار مهمی نداری چرا این قدر به جبهه می‌روی. اما حسین می‌خندید و حرفی نمی‌زد. تا اینکه پس از شهادتش و از بیان فرمانده و دوستانش فهمیدم که او سمت مهمی داشته است. شهید عالی در کربلای ۵ آسمانی شد و به مقامات عالی رسید. همچنین یادی کنیم از شهید عیسی خدری قائم مقام گردان ۴۰۹، شهید حسین مسافر، شهید حسن هراتی فرمانده گردان ۴۰۹ و همه شهدای مظلوم خطه سیستان که در کنار تمامی شهدای این مرز و بوم حماسه‌ای چون هشت سال پایداری و دفاع مقدس آفریدند.

یادکرد

در رثای شهید علی چیت‌سازان که در آذر ۶۶ آسمانی شد

فرمانده‌ای که حلال مشکلات در عملیات‌ها بود

آرمان شریف

در جبهه‌های جنگ حق علیه باطل نوابغ نظامی شجاع و دلیر حرف‌های زیادی برای گفتن داشتند. بدون هیچ شک و تردیدی علی چیت‌سازان یکی از همان رزمندگان نابغه بود که حضورش در عملیات‌ها وزن خاصی به منطقه می‌داد. درایت نظامی، تیزهوشی و قدرت تصمیم‌گیری فوق‌العاده او در عملیات کربلا۴ دلیلی بود تا فرماندهی لشکر انصارالحسین (ع) درباره او اینگونه بگوید: «با وجود علی بسیاری از مشکلات عملیاتی ما حل می‌شود.»

شهید علی چیت‌سازان همان نوجوان ۱۷ ساله‌ای است که در عملیات مسلم‌بن عقیل ۱۴۰ نفر از نیروهای بعثی را که به اسارت رزمندگان درآمده بودند از داخل خاک عراق به پشت جبهه انتقال داد و شهامت و شجاعت خود را به اثبات رساند. بعد از آن بود که با تشکیل لشکر انصارالحسین (ع) به عنوان فرمانده اطلاعات و عملیات این یگان برگزیده شد و در بیشتر عملیات‌هایی مثل والفجر ۲، والفجر ۵، والفجر ۸ که از سوی رزمندگان برای مقابله با متجاوزان صورت می‌گرفت، شرکت کرد. با اینکه چندبار در عملیات‌ها مجروح و جانباز شد ولی هیچ‌بار خللی در عزم او برای حضور در جبهه ایجاد نکرد و او مصمم‌تر و راسخ‌تر از قبل مسئولیت‌هایش را انجام می‌داد.

سردار حسین همدانی در رثای شهید چیت‌سازان می‌گوید: علی چیت‌سازان از کسانی بود که درست عمل کرد و درست تشخیص داد و مشکل به وجود نیاورد. ایشان منش خوبی در یک سری مسائل سیاسی داشت چون بعضی‌ها فقط به بعد نظامی ایشان نگاه می‌کنند... ما هنگامی که تیپ تشکیل دادیم در جذب نیروی خوب و کارآمد و آدم‌های مقاوم مشکل داشتیم چون افرادی که برای شناسایی لازم بود باید طوری بودند که چندین ماه قبل از عملیات می‌رفتند شناسایی می‌کردند و حین و اجرای عملیات باید دست بچه‌ها را می‌گرفتند می‌گذاشتند تو دست دشمن و مسیر را کامل می‌بردند و نشان می‌دادند و این کار، کاری طولانی و خطرپذیر بود. هنگامی که عملیات تمام می‌شد باید باز هم شروع به شناسایی می‌کردند و این کار نیروهای استخوان‌دار و مقاومی لازم داشت که علی آقا این افراد را دور خودش جمع کرد که بیشتر آنها هم شهید شدند و آنهایی هم که به جا ماندند جانباز شدند.

علی چیت‌سازان در عملیات کربلای ۴ و ۵ نقش مهمی بر عهده داشت و به عنوان فرمانده محور عملیاتی لشکر انصارالحسین (ع) در جبهه‌به مقابله با دشمن بعثی پرداخت و باعث موفقیت رزمندگان و شکست دشمن شد. بعد از هفت سال حضور در مناطق عملیاتی، آذر سال ۶۶ از راه رسید. چهارم آذر آن سال شهید چیت‌سازان حین انجام یک مأموریت گشت شناسایی شد و به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

زهرا پناهی روا همسر شهید درباره آخرین دیدارش با همسرش بدرقه او به جبهه را اینگونه توصیف می‌کند: شب از نیمه گذشته بود و هوای بیست و هشتمین روز آبان سال ۶۶، نوید زمستانی سرد را می‌داد. وسایل و لوازم شخصی‌اش را در ساک گذاشتم و مثل همیشه برای خداحافظی تا لحظات آخری که ماشین حرکت می‌کرد، در کنارش بودم. همیشه وقت خداحافظی می‌گفت: «حلالم کن!» و من نیز جواب می‌دادم: «شفاعت یادت نره». قرآن را که بالای سرش گرفتم، ناخودآگاه پرسیدم: «کی برمی‌گردی؟» پاسخ داد: «این دفعه خیلی دیر!» وقتی احساس نگرانی را در چهره‌ام دید، بلافاصله گفت: «نگران نباش، یک هفته دیگر برمی‌گردم، اما به هیچ‌کس نگو.» و درست یک هفته دیگر خبر شهادتش را آوردند. شهید علی چیت‌سازان در بخشی از وصیتنامه‌اش می‌نویسد: واقعاً که جبهه دانشگاه الهی است، دانشگاهی که در آن درس تقوا، درس گذشت، استقامت، فداکاری، جانبازی، صبر و غیره آموخته می‌شود، جبهه جایی است که انسان‌هایی که در آن قدم می‌گذارند باید از ته قلب بر سرور شهیدان آقا اباعبدالله لبیک گویند و حسین‌گونه تا آخرین لحظه عمر خود باشند، جبهه جایی است که انسان یک قدم از دیگران نسبت به خدا نزدیک‌تر است. خاک جبهه ایران همچون خاک کربلاست چون زمانی که عزیزان سر بر زمین می‌گذارند و زمین را با خون خود آبیاری می‌کنند به عشق رسیدن به آقا اباعبدالله(ع) و به یاد آن بزرگوار هستند و خداوند در این راه پاداش قرار داده است که بالاترین پاداشش شهادت در راه اوست...

> شهید علی چیت‌سازان همان نوجوان ۱۷ ساله‌ای است که در عملیات مسلم‌بن عقیل ۱۴۰ نفر از نیروهای بعثی را که به اسارت رزمندگان درآمده بودند از داخل خاک عراق به پشت جبهه انتقال داد و شهامت و شجاعت خود را به اثبات رساند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۴۰۶

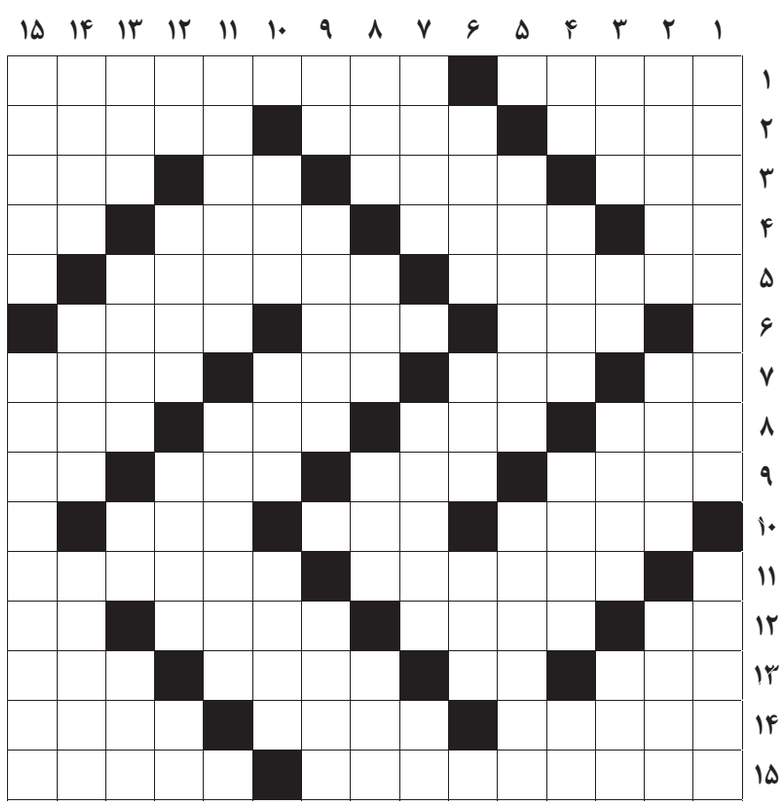

از راست به چپ

■ ۱- از شهرهای مقاوم در سال‌های دفاع مقدس- از ورزش‌های مهیج و سخت ■ ۲- مسابقه با وسایل موتوری- مسلسل سبک دستی- تپش قلب ■ ۳- مظهر نجاست- قسمت مهم رایانه- مرغابی- شهر فردوسی ■ ۴- خط کش مهندسی- پنج‌تایی- ذخیره- صورت ■ ۵- مجاز از چیز بسیار تلخ و ناخوشایند- پایتخت ترکیه ■ ۶- دشمن فرشته- مزاحم پیگیر- حق ویژه سیاسی یا اقتصادی ■ ۷- حرف فاصله- فرشته‌ای در بیمارستان- بسته‌بندی استوانه‌ای- تاریخدان ■ ۸- صدای گربه- رها و آزاد- شهری در همدان- پارچه کهنه و کرباس ■ ۹- وزارتخانه‌ای است- ماشین گران قیمت- موسیقی‌سیاهان- حرف انتخاب ■ ۱۰- موافقت طرفین دعوا- لباس جراحان- جاده قطار ■ ۱۱- دریاچه دیدنی مریوان- یک میلیون وات ■ ۱۲- حیوان باوفا- اقیانوس کبیر- اولین شهید دینی مسیحیت- دویدن ■ ۱۳- گروه ورزشی- مروارید- لغو کردن- مگر ■ ۱۴- پادشاه هون‌ها- هر یک از طرح‌های نشانگر علامت تجاری شرکت‌ها، سازمان‌ها، مؤسسات و مانند آن- بدکار ■ ۱۵- بیماری غول‌پیکری، غول‌آسایی- خرابی و فساد

از بالا به پایین

■ ۱- نشان ملی لبنان- دوره کار آموزی؛ کارورزی ■ ۲- گوشه و کنج- همدم- دنیا ■ ۳- آسمان- رفوزه- خوک وحشی- هواپیمای جنگی روس ■ ۴- حرف پیروزی- شهری بین اراک و گلپایگان- وزیران- حرف نفی عرب ■ ۵- تولید مثل- قسمت معده نشخوارکنندگان ■ ۶- شترکش عرب- در اصطلاح فلسفه مقابل ایجاب قرار می‌گیرد- «هست» آذری ■ ۷- عضو هیئت منصفه- وقت و موقع- قدم یکپا ■ ۸- شهر بادگیرها- دستور و فرمان- لاغر و نحیف- دهل ■ ۹- شراب شاعرانه- دچار درد ناشی از بیماری- صمغ درخت ■ ۱۰- آرایش- لین و چسبناک- سرمربی فرانسوی سابق تیم های ملی سنگال، امارات و قطر ■ ۱۱- ناچاری و درماندگی- از میوه‌های گرمسیری با پوسته سخت ■ ۱۲- عضو بالانشین- پاره سنگ ترازو- آسیب و ضرر- رفت و حدیث ما به پایان نرسید ■ ۱۳- بام دنیا- نورانی‌تر- سرمربی فوتبال ملی آلمان- نظرات انتخاباتی ■ ۱۴- کمک‌کننده- داور فوتبال ایران- کارگاه هنری ■ ۱۵- نماینده یک دولت در یکی از شهرهای کشور بیگانه- زیباترین مراسم ازدواج که از دیرباز در کشورمان معمول بوده است

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱	۹	۳			
	۴	۸						
						۱	۶	۲
۹			۳	۱				
۵		۳						
			۲				۱	۸
	۹	۱			۲			
						۶		۴
	۲		۷		۴		۹	

جدول کلمات متقاطع
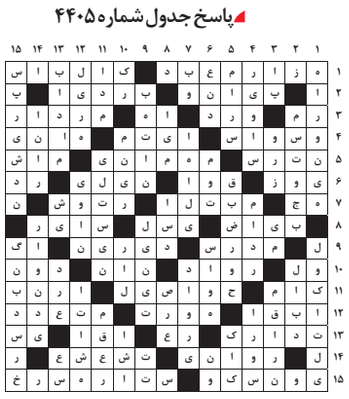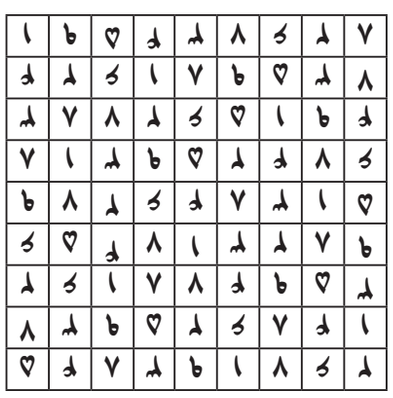
پاسخ جدول شماره ۴۴۰۵